عکس: ایران

زنان روستای «خورهشت» قزوین سالی چند بار دسته جمعی خون اهدا می‌کنند

پیشکش سرخ یک روستا

۲۱
شهید

مینی بوس روستای خورهشت از راه می‌رسد و زنان روستایی یکی یکی وارد ساختمان انتقال خون تاکستان می‌شوند. تخت‌ها آماده می‌شوند و یکی یکی آستین‌ها را بالا می‌زنند. صدای صلوات فضا را پر می‌کند. نام هر کدام از ۲۱ شهید روستا که گفته می‌شود همه صلوات می‌فرستند

گزارش

یوسف حیدری
گزارش نویس

مینی‌بوس قرمز که مقابل حسینیه روستا توقف می‌کند، زنان روستایی صلوات آخر زیارتنامه عاشورا را می‌فرستند و برای سوار شدن آماده می‌شوند. سال‌هاست قرارشان همین‌جا است. کنار هم جمع می‌شوند و بعد از خواندن زیارتنامه سوار بر ماشین راهی مرکز انتقال خون تاکستان می‌شوند. جایی که قرار است فصلی دیگری از ایثار و فداکاری زنان روستای خورهشت رقم بخورد. کادر مرکز انتقال خون سال‌هاست آنها را می‌شناسند. سه یا چهار بار در سال میزبان‌شان می‌شوند. زهرا جلوتر از همه سوار مینی‌بوس می‌شود. معصومه همراه دخترش آمده و لیا اسامی را بررسی می‌کند تا کسی از لیست جا نماند. فصل چیدن عدس است اما زنان روستای خورهشت کار مهمتری دارند. می‌خواهند خون بدهند تا بازهم نجات‌بخش کسانی باشند که زندگی‌شان به همین قطره‌های خون گره خورده است. بساط نان و شیره هم برپا است. هر بار پس از اهدای خون بساط نان و شیره را همان جا پهن می‌کنند تا به قول خودشان قوت بگیرند.

داستان زنان روستای خورهشت را خیلی از کارکنان سازمان انتقال خون استان قزوین می‌دانند. ۲۰۰ نفر از زنان این روستا سال‌هاست داوطلب اهدای خون هستند و هر بار تعدادی از آنها سوار بر ماشین ۱۰ کیلومتر مسیر روستا به تاکستان را طی می‌کنند تا خون اهدا کنند. سال‌های دفاع مقدس آمار اهدای خون زنان ۵۰ درصد بود اما امروز به زیر ۵ درصد رسیده است. البته این آمار در این روستا با بقیه مناطق کشور فرق می‌کند. با فرهنگ‌سازی مرکز انتقال خون تاکستان و تلاش رابط‌های آنها زنان این روستا و مناطق دیگر چند بار در سال برای اهدای خون به این مرکز می‌آیند. این را یکی از پرسنل مرکز انتقال خون می‌گوید و به مادر و دختری اشاره می‌کند که چندسال است برای اهدای خون به این مرکز می‌آیند. ۴۶ سال دارد و سال‌هاست دخترش با بیماری کبدی دست و پنجه نرم می‌کند. معصومه به دخترش زهرا اشاره می‌کند و می‌گوید: «اهل روستای ضیاءآباد هستم. مردم این روستا کشاورزی می‌کنند و زنان روستا در کنار خانه‌داری در کشاورزی کمک می‌کنند. چند سال بعد از به دنیا آمدن زهرا متوجه شدم رنگ چهره‌اش زرد است و توانایی انجام هیچ کاری ندارد. بعد از آزمایش‌های مختلف متوجه شدیم پلاکت خون او پایین است و گاهی باعث کبودی او می‌شود. بارها دکتر بردم و از زمستان سال قبل خون و پلاکت تزریق می‌کند. هر بار باید خون تزریق کند. وقتی اولین بار بعد از تزریق خون زهرا چشمانش را باز کرد متوجه شدم قطرات خون چقدر ارزش دارد. اولین بار همراه برادرم در مرکز انتقال خون آزادی تهران خون دادم و بعد از آن هر ۴ ماه یک‌بار با دخترم به تاکستان می‌آیم و خون می‌دهم. وقتی می‌بینم زندگی دخترم به همین قطرات خون وابسته است تصمیم گرفتم من هم خون بدهم. با همین یک کیسه خون من یک یا دو بیمار از مرگ نجات پیدا می‌کند. برخی می‌گویند با خون دادن‌های متعدد دچار کم‌خونی می‌شوم ولی تا امروز هیچ مشکلی نداشته‌ام. سه دختر و یک پسر دارم و دختر بزرگم هم اهداکننده خون است. به همه می‌گویم همین خون دادن می‌تواند ذخیره آخرت ما باشد.»

> لیا آخرین نفری است که دستگاه خون گیری به ساعدش وصل می‌شود. از همه جوان‌تر است و سال‌هاست که زنان روستا را تشویق می‌کند تا خون اهدا کنند. بیشتر از ۲۰ بار خون اهدا کرده و می‌گوید خیلی از دختران نوجوان روستا دوست دارند خون بدهند اما شرایط سن و سال آنها اجازه نمی‌دهد

مینی‌بوس روستای خورهشت از راه می‌رسد و زنان روستایی یکی یکی وارد ساختمان انتقال خون تاکستان می‌شوند. تخت‌ها آماده می‌شوند و یکی یکی آستین‌ها را بالا می‌زنند. صدای صلوات فضا را پر می‌کند. نام هر کدام از ۲۱ شهید روستا که گفته می‌شود همه صلوات می‌فرستند می‌شود همه صلوات می‌فرستند. این‌بار ۱۲ نفر از زنان روستایی برای اهدای خون آمده‌اند. زهرا می‌گوید الان فصل عدس چینی است و خیلی از زنان روستایی مشغول کار هستند ولی ما ترجیح دادیم برای اهدای خون بیایم و بعدازظهر سراغ عدس‌چینی برویم. ۲۰۰ نفر از زنان روستای ما خون اهدا می‌کنند و این در کشور بی‌نظیر است. زهرا خلجی ۵۲ سال دارد و چند سال قبل وقتی برای درمان سرطان پسرش به بیمارستان علی اصغر(ع) آمده بود با دیدن کودکان مبتلا به تالاسمی تصمیم گرفت خون اهدا کند.» امروز برای یازدهمین‌بار خون اهدا می‌کنم. پسرم سرطان داشت و برای درمان به تهران آمدیم. در بیمارستان کودکان مبتلا به تالاسمی را دیدم که نیاز به خون داشتند. پسرم مدت کوتاهی میهمان ما بود و پر کشید. بعد از مرگ او تصمیم گرفتم با خون خودم اجازه ندهم مادران دیگری داغدار شوند. هر بار هم وقتی قرار می‌شود همراه زنان روستا به اینجا بیاییم نان می‌پزیم و شیره درست می‌کنم تا بعد از خون دادن قوت بگیریم و دوباره در زمین کشاورزی مشغول کار شویم. خدا را شکر هر سال به تعداد زنان روستای ما که داوطلب اهدای خون می‌شوند اضافه می‌شود.»

هنوز هم روزی که اهالی سوار مینی‌بوس شدند تا برای اهدای خون به یکی از جوانان روستا که در جنگ زخمی شده بود به مرکز انتقال بروند در خاطرش باقی مانده است. آن روزها سن و سال زیادی نداشت اما دلش می‌خواست جای یکی از سرنشینان مینی‌بوس باشد. سال‌ها از آن روز می‌گذرد و زهرا آخوندی چند سالی می‌شود خون اهدا می‌کند. این‌بار همراه دخترش آمده تا او هم کنار مادر خون بدهد. سرپرست خانواده است و با وامی که کمیته امداد در اختیارش قرارداده مشغول کار شده است. می‌گوید اهدای خون را از شهدای دفاع مقدس که با خون‌شان از خاک وطن دفاع کرده‌اند یاد گرفته‌اند. «سن و سال زیادی نداشتم که اهالی روستا خبردار شدند قنبرآخوندی یکی از جوانان روستا که به جبهه رفته بود زخمی شده و نیاز به خون دارد. اهالی روستا از زن و مرد تا پیر و جوان سوار مینی‌بوس شدند و خودشان را به مرکز انتقال خون رساندند. با انجام آزمایش، خون یکی از اقوام ما به قنبر تزریق شد. چند روز بعد قنبر شهید شد ولی ایثار و فداکاری اهالی روستا برای همیشه ماندگار شد. آن روزها می‌گفتم کاش من هم بتوانم خون اهدا کنم تا جان یکی از هموطنان را نجات بدهم. بعد از چند سال این توفیق نصیب من شد و از ۱۶ سال قبل سه بار در سال خون اهدا می‌کنم. ۴۵۰ خانوار در این روستا زندگی می‌کنند و اهدای خون به یک فرهنگ در روستای ما تبدیل شده است.»

لیا آخرین نفری است که دستگاه خون‌گیری به ساعدش وصل می‌شود. از همه جوان‌تر است و سال‌هاست که زنان روستا را تشویق می‌کند تا خون اهدا کنند. بیشتر از ۲۰ بار خون اهدا کرده و می‌گوید خیلی از دختران نوجوان روستا دوست دارند خون بدهند اما شرایط سن و سال آنها اجازه نمی‌دهد. «قرار بود داوطلب اهدای عضو شوم اما این کار بزرگ بعد از مرگ اتفاق می‌افتد. می‌خواستم تا وقتی زنده هستم به همنوع خودم کمک کنم. وقتی یک بار از نزدیک خون دادن یکی از بستگان را دیدم همان جا تصمیم گرفتم خون اهدا کنم. به عنوان رابط مرکز انتقال خون تاکستان با زنان روستای‌مان در ارتباط هستم و خوشبختانه زنان از اهدای خون استقبال می‌کنند. تعداد زنان اهداکننده به ۲۰۰ نفر رسیده و هر روز هم به تعداد آنها اضافه می‌شود. از سال ۸۸ شروع به خون دادن کردم. الان هم که فصل درو محصول کشاورزی است و بعد از درو محصول تعداد زیادی از زنان روستا برای اهدای خون به این مرکز می‌آیند.»

کار اهدای خون که تمام می‌شود همه سوار مینی‌بوس می‌شوند. بساط نان و شیره روی یکی از صندلی‌ها پهن می‌شود و همه لقمه می‌گیرند. نزدیک روستا با اشاره زهرا مینی بوس کنار یکی از زمین‌های کشاورزی توقف می‌کند. زهرا چادرش را به کمرش می‌بندد و برای چیدن عدس از ماشین پیاده می‌شود. یکی از زنان با خنده می‌گوید مراقب باش سرت گیج نرود. زهرا دستی تکان می‌دهد و می‌گوید: خدا را شکر از همیشه سرحال‌تر هستم.

برش

کار اهدای خون که تمام می‌شود همه سوار مینی بوس می‌شوند. بساط نان و شیره روی یکی از صندلی‌ها پهن می‌شود و همه لقمه می‌گیرند. نزدیک روستا با اشاره زهرا مینی بوس کنار یکی از زمین های کشاورزی توقف می‌کند. زهرا چادرش را به کمرش می‌بندد و برای چیدن عدس از ماشین پیاده می‌شود

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوري در خانه‌هاي سفيد قرار دهيد كه هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌هاي كوچك ۳ در ۳ يكبار ديده شود

۴۲۳۸

آسان

		۹	۸			۶	۱	۳
	۸			۱	۹			۷
۱			۴		۶		۵	
۵		۷					۴	
	۶					۸		
	۱					۲		۹
	۹		۷		۴			۲
۲			۶	۸			۹	
۳	۵	۴			۲	۸		

متوسط

	۵		۷	۶			۱	۳
		۸		۹	۳	۴		
۱			۸	۳				
۸			۶	۱	۴			۵
				۷	۲			۶
		۹	۴	۵		۷		
۲	۷			۸	۹		۵	

سخت

	۸					۳		
	۲	۳		۶				
	۱	۵			۴			
			۵	۹				۲
۲		۱	۷		۸	۴		۵
۶				۴	۲			
			۲			۸	۷	
				۷		۲	۴	
		۲					۵	

خیلی سخت

۵	۳		۱				۸	
		۱			۹			
			۸					۴
			۴	۳				۶
	۲						۵	
۱				۶	۸			
۹					۶			
			۷			۲		
	۷				۴		۳	۸

حل جدول سودوکو شماره ۴۲۳۸

آسان

۷	۸	۴	۶	۹	۱	۲	۵	۳
۳	۶	۱	۷	۵	۲	۸	۹	۴
۹	۲	۵	۳	۸	۴	۷	۱	۶
۶	۴	۸	۹	۲	۷	۱	۳	۵
۱	۵	۷	۴	۳	۶	۹	۸	۲
۲	۳	۹	۸	۱	۵	۴	۶	۷
۸	۹	۲	۱	۶	۳	۵	۷	۴
۵	۷	۳	۲	۴	۸	۶	۱	۹
۴	۱	۶	۵	۷	۹	۳	۲	۸

متوسط

۸	۴	۷	۲	۱	۶	۹	۳	۵
۱	۶	۹	۸	۳	۵	۴	۷	۲
۳	۲	۵	۹	۷	۴	۸	۱	۶
۶	۸	۴	۱	۲	۷	۳	۵	۹
۹	۷	۱	۶	۵	۳	۲	۸	۴
۲	۵	۳	۷	۸	۹	۶	۴	۱
۷	۱	۸	۳	۴	۲	۵	۶	۸
۵	۳	۶	۴	۹	۸	۱	۲	۷
۴	۹	۲	۵	۶	۱	۷	۸	۳

سخت

۶	۸	۷	۲	۹	۱	۴	۵	۳
۴	۹	۵	۸	۳	۷	۶	۱	۲
۱	۳	۲	۶	۵	۴	۸	۹	۷
۵	۷	۱	۴	۸	۲	۹	۶	۳
۸	۲	۶	۹	۷	۳	۱	۴	۵
۷	۴	۳	۱	۶	۵	۲	۸	۹
۲	۵	۹	۳	۴	۸	۷	۱	۶
۳	۶	۸	۷	۲	۹	۵	۳	۴
۹	۱	۴	۵	۱	۶	۳	۷	۸

خیلی سخت

۷	۴	۱	۸	۶	۵	۹	۲	۳
۱	۶	۹	۲	۴	۷	۸	۵	۳
۳	۲	۵	۹	۷	۱	۴	۶	۸
۶	۸	۴	۱	۲	۷	۳	۹	۵
۸	۵	۷	۴	۳	۶	۱	۲	۹
۲	۷	۳	۶	۸	۹	۵	۴	۱
۵	۳	۶	۷	۹	۲	۴	۸	۱
۹	۱	۲	۵	۴	۸	۷	۳	۶
۴	۹	۸	۳	۱	۵	۲	۷	۶

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۸۲۰۷

جدول عادی

افقی:

۱- نامهربان و خشک - سریالی به کارگردانی جمشید محمودی که پخش آن ماه قبل به اتمام رسید
۲- رقم اول از سمت راست عدد - شهر «ایتالیا» - تی
۳- آنچه در ملک شخص باشد - فلزی نقره‌ای رنگ - ورم
۴- مصونیت در برابر بیماری‌ها - پرحرفی - صف - سنگریزه
۵- عدد پیشتاز - میز خطابه - نارسایی مزمن کلیوی
۶- سستی و بی‌حالی - منظم، آراسته - از سازهای بادی
۷- گاومیش تبتی - کزاز - مجال
۸- با خود حمل کرد - ناحیه‌ای میان دریای خزر و دریای سیاه - فریم عینک
۹- یار دیرینه تعلیم! - اتاق بلند و بسیار وسیع - پدربزرگ
۱۰- سیخ تنور - گستردنی - سلک و ریسمان
۱۱- امتداد - معلوم، مشخص - نعره کشیدن
۱۲- سوسن کبود - اندیشه - خمیده - تاج
۱۳- پیدا کرد - قطار برقی شهری - جوان
۱۴- زمین بایر و دور از آبادی - صادر کردن - مقابل امتحان «شفاهی»
۱۵- کمد داخل خودرو - ملک‌الموت

عمودی:

۱- تهیدستی و فقر - غده پروانه‌ای شکل
۲- تک تک - سایبان چشم - زبانی در برنامه‌نویسی
۳- دانشمند - اندیشه بی‌سابقه - حافظه قابل حمل!
۴- نام زنانه فرنگی - نکته‌ها - ویتامین انگور - نور خورشید
۵- مرکز بازرگانی برجسته فینیقی‌ها - دستاویز قرار دادن - بازیکن فقید کامرونی
۶- نابودی - بچه پررو - سستی
۷- کاشف گردش خون - بهتان زدن - مطالعه ستارگان
۸- کهنسال - وسیله نقاشی - پروژه‌ای در نظام قدیم آموزشی ایران
۹- برنج پخته - فرستادن - جملگی و همه
۱۰- جوانمردی - کشاورز - کسب و کار
۱۱- تکان - بازی دو تیم همشهری - شاگرد میرعماد
۱۲- درک کردن - سفید آذری - برادر هم‌خون - ویتامین سبزیجات
۱۳- عددی ترتیبی - فارسی سوبسید - دالان ورودی خانه‌های قدیم
۱۴- آرام - ورزشی خشن - غیرحضوری
۱۵- عمل درست کردن نخ - خودرو

جدول ویژه

افقی:

۱- شهر «کره جنوبی» - کتاب مشهور بزرگ علوی
۲- حق‌خواه در دادگاه - تهیدست - کیسه چرمی
۳- آغاز شب - بی‌کفایت - سالک
۴- سنگینی معده - دلیر - چسبناک - سیب‌زمینی هندی
۵- پسوند نسبت - دمل - درمان
۶- همگی - آگاه - سیاره کوتوله
۷- دیدار - ناپاک - لولوی سر خرمن
۸- جلو - نادر - زیرک و نابغه
۹- در پزشکی هسته‌ای به ماده‌ای گویند که با آن می‌توان سیر یک ماده را در بدن تعقیب کرد - سبزی خوراکی - سائل
۱۰- درخت بی‌بار - آفتاب نیست! - درخشان
۱۱- ناخلف - کشوری در شمال اروپا - کوزه دهن‌تنگ
۱۲- نت میانی - یاری دهنده - ضمیر فرانسوی - از درجات علمی
۱۳- جمع نفس - شعبه‌ای از علم طب - رفیق
۱۴- متضاد «آباد» - وقت - شخصیتی فراطبیعی و افسانه‌ای
۱۵- سریالی به کارگردانی حسن آخوندپور (۱۴۰۱) - چتر نجات

عمودی:

۱- دروازه‌بان تیم «نیس» - الهه
۲- از گل‌ها - نوعی نان شیرین - آگهی مصور
۳- اثر «بیدل» - دست دراز کردن - واحد شمارش قطعات کاغذ
۴- فیلم «رومن پولانسکی» - خانه سنگ‌پشت! - رنجوری - خودداری
۵- در محل نامناسب - خندان و شکفته - بی‌سابقه
۶- ضد «جفا» - سرسرا - پیشکش
۷- وسیله حمل و نقل - از اجزای شیرینی - نظر انتخاباتی
۸- شهرکی در «تاجیکستان» - پیش پرداخت - حق نفی رأی
۹- سد خراسان شمالی - شهری خوش آب و هوا در استان کرمان - دریچه اطمینان
۱۰- گردن‌کلفت - خاتون - قله زاگرس
۱۱- ضمیر جمع - متولد شده - درآمد حاصل از کار
۱۲- محصل هنرستان - از لوازم آرایش - زاپاس - حرف فاصله‌انداز
۱۳- کلبه ترکمنی - کاتالیزور - فیلسوف اهل چک
۱۴- اعانت و حمایت - قبض - گلر سابق «سوسیداد»
۱۵- قسمت اصلی بتن - قهرمان رمان «بر باد رفته»

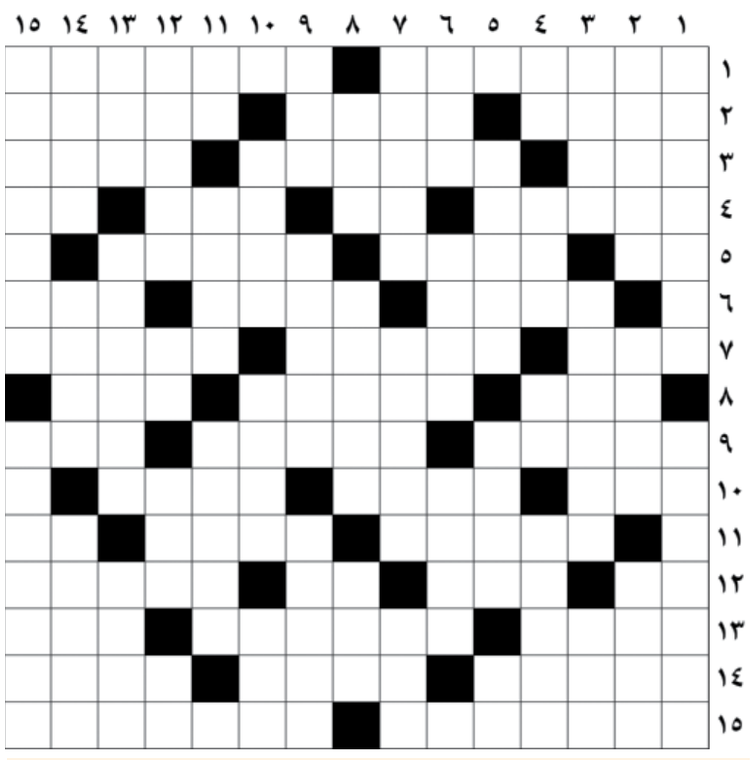

حل جدول عادی شماره ۸۲۰۶

حل جدول ویژه شماره ۸۲۰۶